

زندگی از نو

درباره‌ی امنیت از خلال خاطراتی از اضطراب جنگ

تهمورث امیران



۱. در میان صحبت‌های معمول دوران جنگ، به دوستی گفتم حمله‌ی اسرائیل به زندان اوین، ترومایی را در من بیدار کرده، خاطراتی دردناک از تجربه‌ای سرکوب‌شده از نو زنده شده‌اند. کمی بعد خودم جا خوردم از استفاده‌ی بی‌محابا از واژه‌ی تروما. البته، استفاده از این واژه در زبان روزمره بسیار معمول است. افراد همواره از تجربه‌های آزارنده‌ی خود تحت‌عنوان تروما سخن می‌گویند و حقیقتاً آن‌چه من تجربه کرده بودم هیچ دست‌کمی از اکثر آن تجربه‌ها نداشت. اما ناگهان با این پرسش روبه‌رو شدم که آیا در این جا هم با نمونه‌ای از استفاده‌ی مصرفانه از واژه‌ها مواجه

نیستیم؟ آیا اصلاً می‌توان از پس نسل‌کشی غزه و حمله‌ی نظامی به ایران صحنه را نگریست و آن‌چه من^۱ دو سال پیش تجربه کرده بودم را تروما نامید؟

در همان نگاه اول، مصرف مصرفانه‌ی واژه‌ها ما را در برابر دهشت‌هایی که با آن روبه‌رو می‌شویم بی‌زبان می‌کند. همین دو سال پیش بود که یک خیزش اجتماعی، جنگ نامیده شد، و همان افراد را در بیان تفاوت آن‌چه اکنون از سر می‌گذرانند بی‌پناه ساخت. آن زمان هیچ‌کس در کاربرد واژه‌هایی که وخامت وضعیت را هر لحظه بغرنج‌تر از قبل به تصویر می‌کشند، اندکی حسّست به خرج نمی‌داد. هرچه باشد تمام منابع طرفین علیه یکدیگر به کار افتاده بود. آن‌جا که به‌واقع از آلات نظامی و انتظامی استفاده می‌شد، چندان نمی‌شد مصرف زرادخانه‌ی عاطفی و نمادین را سرزنش کرد.

باین حال، شاید بتوان همین نشانه را به سرنخی برای فهم وضعیت تبدیل کرد، آن‌جا که اصلاً پرسیم چرا این جامعه چنین تصویر تروماتیزه‌ای از خود دارد؟ بار دیگر، مسئله بر سر اغراق‌آمیز بودن و یا نادقیق بودن توصیف‌ها نیست، بلکه مسئله بر سر فهم جامعه از موقعیت خودش است. شاید بتوان خود کاربرد فزاینده‌ی واژه‌ی تروما را، از حیث پیامدها و تبعاتش، به‌منزله‌ی دردنشانی از وضعیت مورد بررسی قرار داد. وضعیتی که در آن نوعی ذهنیت مضطرب، و در نتیجه امنیتی، بر ساخته و یا دست‌کم به آن راه داده می‌شود.

۲. اغراق نیست اگر بگوییم جامعه‌ی ایرانی تصویری سراپا تروماتیزه از خود دارد، همگان از تروماهای شخصی‌شان صحبت می‌کنند، گفتار روان‌شناسی رونق گرفته و برچسب‌های روانی مختلف به سر حد هویت‌سازی رسیده‌اند. غیرقابل فهم نیست. این ذهن، در عادی‌ترین شرایطش هم از تخمین وضع آینده ناتوان بوده، مگر این پیش‌بینی مبهم از آن‌که اوضاع بناست از این هم بدتر شود. تنها آن اقتصاد تورم‌زده‌ای که هر روز قیمت‌های جدیدی پیش چشم افراد قرار می‌دهد، آدمی را در برابر هر نوع برنامه‌ریزی و حس عاملیت فرسوده می‌سازد. آن‌جا که فرد در برابر کلیت سامان اقتصادی و اجتماعی پشتیبانی دولت را هم از دست‌رفته می‌بیند، و به‌عوض تصمیم‌های منسجم، نوعی کنش نامطمئن ترویج می‌گردد که معنادار ساختن بخت و اقبال را به اصلی‌ترین مسئله‌ی خود بدل می‌سازد.^۲ به‌سادگی نمی‌توان

^۱ در این‌جا تأکید بر من است، چراکه بی‌تردید تجربه‌ی آنانی که از درون زندان اوین شاهد وقایع بوده‌اند به‌واقع تفاوتی بس عمیق با کسی دارد که صرفاً نگران ماجرا بوده است.

^۲ بنگرید به:

گذشت از انواع حوادث دلخراش، خروش‌ها، رویدادها و سوگ‌هایی که پی‌درپی یکدیگر به صحنه می‌آیند، بر افراد نازل می‌شوند و آن‌ها را در برابر آلامشان تنها و بی‌پناه رها می‌کنند.

در چنین شرایطی ست که ایماژهای قربانی‌گونه به‌طرز حیرت‌انگیزی رونق می‌گیرند. آن افرادی که درد و رنج‌های خود را به‌عنوان تروما در حافظه‌ای پُر دائماً تداوم می‌بخشند، در صفحات مجازی‌شان به پس‌زمینه‌ی ترانه‌ای گوش می‌دهند که با حزن و اندوه یادآور می‌شود «هیشکی توی تاریخ قد ما خون دل نخورده».^۳ آن‌ها خود را «وارثان دردهای بی‌شماری»^۴ می‌خوانند که راهی برای تسکین‌شان در دست ندارند. برعکس، این ذهنیت به‌تدریج آموزش دیده که دائماً خطر فعلی را پس زده و برای خطر مهیب‌تری که هنوز در راه است آمادگی کسب کند، نوعی خودمراقبتی که بناست فرد را در برابر طوفان حوادث در راه ایمن سازد.

به‌خاطر دارم دوستی در میانه‌ی جنگ، از جنگ بعدی می‌پرسید و این که اگر واقعا جنگ تمام‌عیار روی دهد چه می‌شود. حضار تعجب می‌کردند که مگر همین که تجربه می‌کنیم جنگ نیست؟ چنین است که تروما کارکرد عجیب‌وغریبی پیدا می‌کند، در این جا ذهن نه به‌منظور رهاسازی از گذشته‌ی دردناک، بلکه جهت آمادگی دائمی خود برای حوادث دردناک‌تر آینده تربیت می‌شود. آن اضطرابی که در تصور ما از آینده نهفته است، مولد ترومای در راه^۵ می‌شود، ترومای آینده‌ای ناشناخته اما قابل‌تصور به‌منزله‌ی وضعیتی تروماتیک.

شاید خود/دگرآزارنده‌ترین تجربه‌ی مشترک دوران جنگ، که هر کس بیش و کم خودش هم در آن مشارکت داشت، سیل جنون‌آمیز انواع پیش‌بینی‌ها بود که به‌عنوان تحلیل عرضه می‌شدند. آدم‌ها به دو دسته‌ی خوش‌بین‌ها و بدبین‌ها تقسیم شده بودند، هر واقعه را پیش‌درآمد واقعه‌ی در راه می‌دانستند که از پیش چارچوب معناداری آن را در ذهن ساخته بودند. پیروزی یا شکست قریب‌الوقوع بنا بود که دائماً از طریق نشانه‌های موبد آن چارچوب یادآوری شوند.

- Ramey, Joshua. ۲۰۱۶. “Politics of divination: neoliberal endgame and the religion of contingency”, Rowman & Littlefield International

^۳ اشاره به کلیبی از برنامه‌ی ممیزی که در فضای مجازی مورد استقبال کاربران قرار گرفته است.

^۴ اشاره به ترانه‌ای از علیرضا قربانی

^۵ Jacques Derrida. ۲۰۰۳. “Autoimmunity: Real and Symbolic Suicides—A Dialogue with Jacques Derrida,” in Giovanna Borradori, *Philosophy in a Time of Terror: Dialogues with Jurgen Habermas and Jacques Derrida*, University of Chicago Press, P.۹۷.

افرادی هم در میان این مباحثات از موضعی متعالی تذکر می‌دادند که در مقابل بروز تضادها شکیبایی کنید، آگاه باشید که این‌ها نشان واکنش‌های تدافعی افراد مختلف‌اند، یکی می‌خواهد با تکرار بیان فاجعه‌ی در راه به‌نوعی از بار سنگین آن در لحظه‌ی وقوع بکاهد و دیگری می‌خواهد کل دهشت وضعیت را به‌بهانه‌ی آینده‌ی در انتظار انکار کند. بدین‌سان، پیش‌بینی/پیش‌گویی‌ها هم تمرینی در مقابل اضطراب بودند و هم شکلی از تجلی و بیان آن. افراد اجتماعا مضطرب می‌شوند اما تنها به‌صورت فردی و گروهی باید با آن مواجه گردند. و دولت هم با هر اقدام خود همین نگره را تشویق می‌کند، نه فقط به دلیل کم‌خطری ظاهری مراقبت به‌عوض سیاست، بلکه به دلیل اضطرابی که خود در عین حال اصلی‌ترین حامل و عامل توسعه‌ی آن است.

۳. چندماه بعد از ۸۸ دیگر هیچ چیز مثل سابق نبود، نمی‌شد باشد. حاکم و «مردم»، چشم‌درچشم یکدیگر ایستاده و برای اولین بار تمام منابعشان را علیه یکدیگر به کار گرفتند. سرکوب جنبش سبز البته مناسبات را ظاهراً به نفع اولی برمی‌گرداند. حاکم، پس از آخرین رویارویی خیابانی با جنبش سبز که بار دیگر در حمایت از قیام‌های منطقه به‌پاخاسته بود، مسرور از کورکردن چشم «فتنه» در داخل، «بیداری اسلامی» را علیه «بهار عربی» به کار گرفت. در منطقه هرآنچه علیه حکومت‌های نزدیک به «غرب» رخ می‌داد را تایید می‌کرد و هرآنچه در این منطق نمی‌گنجید را به‌انحراف کشاندن صحنه می‌خواند. سوریه در حالی به نقطه‌ی کانونی تمام منازعات بدل شد که حتی تا چندسال بعد هم بحران مشروعیت سر جایش باقی بود. نسل جدید را نمی‌شد نادیده گرفت، آن‌ها هم باید به‌نوعی قانع می‌شدند.^۶ پدران و پسران، همچون یونس و علی فیلم به‌وقت شام با یکدیگر دیالوگ می‌کردند، اما این نسل دیگر به‌سادگی نمی‌پذیرفت. مشخص بود چیزی باید در این گفتار تغییر کند، قلاب‌شدن نسل منتقد و معترض به وضعیت دیگر نه با منویات قدیمی ایدئولوژیک و مذهبی، بلکه تنها با «امنیت ملی» صورت‌بندی می‌شد: «اگر نجیب صداهای سوریه به ایران می‌رسد»

هراس از آینده‌ی دهشتناک، آینده‌ی غیرقابل‌پیش‌بینی اما قابل‌تصور، به محور ذهنیتی بدل شد که تنها توجیه خود را در دفع خطر و مدیریت بحران بازیابی می‌کند. آن‌جا که هر دم افزون‌تر خطر ناامنی در قالب‌های مختلف نظیر خطر سوریه‌ای‌شدن و تجزیه‌شدن پررنگ می‌شود، هر چشم‌انداز بدیلی از آینده نیز پیشاپیش لغو می‌گردد، به‌ویژه آن‌گاه

^۶ بنگرید به:

- Narges Bajoghli. ۲۰۱۹. "Iran Reframed: Anxieties of Power in the Islamic Republic", Stanford University Press

که دولت از دربرگیری همان ترسی که خود بدان دامن می‌زند به‌وضوح ناتوان باشد. آن پیچ تاریخی، آن برهه‌ی حساس کنونی که ظاهراً سال‌هاست در درونش قرار داریم، تنها ترجمه‌ی زبانی وضعیتی استثنایی است که دائمی شده. دست‌کم خود حاکم هنوز بعد از چهاردهه خود را در وضعیتی تصور می‌کند که گویی همه‌چیز به مویی بند است، گام‌های لرزانش همواره وضعیتی آخرالزمانی را در آینده به‌ذهن می‌آورد.

نام این وضعیت هرچه باشد،^۷ همان دولتی که هردم‌افزون‌تر از مسئولیت‌های اجتماعی و رفاهی‌اش شانه‌خالی می‌کند، همان دولتی که از جمعیت و سرزمین و هرآن‌چه در آن جاری‌ست درمی‌گذرد؛ بر کارکردهای امنیتی خویش منحصر می‌شود، جمعیت‌ها و سرزمین‌های دیگر را به‌خود منضم می‌کند و بر «عمق استراتژیک» خودش می‌افزاید. حاکمیت درعین‌حال هم غیرمسئول‌تر و هم تهاجمی‌تر می‌شود؛ هم توسط نیروهای مختلف، اعم از جریان‌های فراملی سرمایه، ایده‌ها، کالاها، اتحادهای مذهبی و سیاسی خصمانه مورد تهدید واقع می‌شود، و هم به‌طرزی افسارگسیخته تهدید می‌کند تا «امنیت» را حفظ کند.^۸ دولت ناتوان از درگیر شدن با علت‌ها، یک‌سره به پیامدها می‌پردازد، اگر نمی‌تواند تصمیم بگیرد تا علت‌ها را از بین برده و یا علت‌های وضعیت بدیلی را برقرار سازد، می‌تواند پیامدها را نظاره کرده و کنترل کند و بدین‌ترتیب همان وضعیتی را کش دهد که توان تصمیم‌گیری او را مضمحل می‌سازد.^۹ آن‌چه این وضعیت را در اذهان تحمل‌پذیر می‌سازد، تنها نوعی نگاه مبتنی بر اضطراب است که از ترس از آینده نیرو می‌گیرد.

^۷ البته این نام‌گذاری‌ها خنثی نیستند، به صورت‌بندی ما از وضعیت برمی‌گردند. این که آیا مبنا را نوعی زیربنای اقتصادی (پسافوردیسم) می‌بینیم یا روابط بین‌المللی حاکم بر نظام جهانی (جهانی‌شدن)؛ یا یک جریان کلی فرهنگی (پست‌مدرنیسم)؛ یا شکل خاصی از عقلانیت حاکم بر سوژه‌ها (نئولیبرالیسم)؛ و غیره، هر کدام مسیرهای تحلیلی خود را برمی‌سازند. با این حال، این منظرها با تاکید بر سویه‌های مختلف یک واقعیت، جملگی به وضعیت واحدی اشاره دارند که چنددهه‌ایست در تجربه‌ی روزمره‌ی افراد از زندگی حاکم بوده است.

^۸ صورت‌بندی‌های این واقعیت نیز همواره مشابه یکدیگر نیستند. ون‌دی براون ظهور تهاجمی حاکمیت دولت-ملت‌ها را که در افزایش تمایل به دیوارکشی با غریبه‌ها، و تقویت ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی نشان می‌دهد، به افول دولت-ملت‌ها و اضمحلال تدریجی آن‌ها در جهان وسیع جهانی‌شده تحت هجوم نئولیبرالیسم نسبت می‌دهد. هارت و نگری در فرآیند گذار اجتناب‌ناپذیر از حاکمیت به سوی امپراتوری، آخرین تلاش‌های حاکمیت‌ها را به‌نوعی به‌عنوان عارضه‌ی آن مسیر محتوم شناسایی می‌کنند. و این درحالی‌ست که آگامبن برعکس گرایشی فزاینده به سوی احیای حاکمیت تحت لوای وضعیت استثنایی دائمی شناسایی می‌کند. بنگرید به:

• آنتونی نگری و مایکل هارت (۱۳۹۱)، «امپراتوری: تبارشناسی جهانی‌شدن»، ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده، نشر قصیده‌سرا

• جورجو آگامبن (۱۳۹۵)، «وضعیت/استثنایی»، ترجمه‌ی پویا ایمانی، نشر نی

• Wendy Brown. ۲۰۱۰. “Walled States, Waning Sovereignty”, MIT Press, Zone Books

^۹ Giorgio Agamben. ۲۰۱۳. “For a theory of destituent power”, Public lecture in Athens

اما اضطراب هم تا جایی کش می‌آید، به تدریج روان‌ها را خسته و فرسوده می‌کند. خواست نیهیلیستی پایان همه‌چیز تنها روی دیگر سکه‌ای است که در آن درون‌نگری در پناه قدرت ترویج می‌گردد؛ آن میل (خود) تخریب‌گرانه‌ای که به‌بهترین شکل در پیرپسر متجلی شده، از همان نیرویی نشأت می‌گیرد که پدر را جست‌وجو می‌کند. اپوزیسیون و رسانه‌هایش نیز به بلندگوی هراس‌افکنی تبدیل می‌شوند، دائما آن لحظه‌ی واقع‌ی قریب‌الوقوع را برجسته می‌سازند، نوعی وضعیت اضطرابی که آخرالزمان در آن همزمان هم تعجیل شده و هم به‌تعویق می‌افتد. چنین است در هر دو حالت با نوعی بسیج ذهنیت تروماتیزه به سمت اقتدارگرایی جنگی مواجه می‌شویم.

حالا تمام آن بحث‌های چندین و چندساله در ذهن و در «حوزه‌ی عمومی» ایرانی رژه می‌روند، انبوهی گزاره مطرح می‌شود، همگان مواخذه می‌کنند، پاسخ می‌طلبند. روشن شد که گفتار حاکم بر براندازی ایرانی مسیری جز مداخله‌ی نظامی خارجی، ویرانی و سوریه‌ای شدن در بر ندارد؟ و پاسخ می‌آید که اصلا چه کسی نظر جامعه را درباره‌ی آن مسیرهایی پرسیده بود که دست‌آخر به بهانه‌ی جنگی خونین بدل گشتند؟ می‌گویند امنیت مبناست، بدون آن سیاستی در کار نیست. پاسخ می‌آید که کدام امنیت وقتی جنگ به خانه‌ی ما هم رسید؟

۴. آمبروجو لورنزی، نقاش ایتالیایی، در قطعه‌ی اثر حکمرانی خوب بر حومه‌ی شهر^{۱۰}، امنیت^{۱۱} را به تصویر کشیده که مشرف بر منظره‌ی حکمرانی خوب، و مشرف بر کل شهر و نظم حاکم بر آن، صحنه را به نظاره نشسته است.^{۱۲} پایین تصویر، کار و تجارت و امنیت و صلح و نظم دیده می‌شود و همه‌چیز را برای پذیرش یک نظم خوب زیرسایه‌ی امنیت فراهم می‌سازد. باین حال، چیزی مرموز در این اثر وجود دارد، چیزی که باعث می‌شود خود فرشته‌ی امنیت، به‌رغم یا دقیقا به دلیل آرامش چشم‌گیرش، همچون شب‌هی اضطراب‌آور جلوه کند که فرد خیره به تصویر را آشفته ساخته، آرامش را گرفته و ترس را به جان آدمی رخنه کند. در یک دست فرشته چوبه‌ی دار است و دست دیگرش پلاکاردی که بر آن نوشته:

بگذار تا همگان بدون ترس رها باشند

^{۱۰} The Effects of Good Government in the Countryside

^{۱۱} Securitas

^{۱۲} اشاره در این جا مشخصا به دیوارنگارهای تمثیل حکمرانی خوب^{۱۳} بر دیوارهای داخلی تالار شهر سیه‌نا^{۱۴} است. این دیوارنگاره را بعضا به‌منزله‌ی بهترین تصویر از پارادایم امنیت مدرن در نظر گرفته‌اند. برای نمونه:

بگذار تا همگان به کاشت و درو مشغول باشند

تا آن زمان که این زن بر سرزمین حکم می‌راند^{۱۳}

چرا که او قدرت را از چنگ تمام گناهکاران گرفته

اگر تصویر حکمرانی بد مملو از جنگ و منازعه است، در حکمرانی خوب صلح و تفاهم در کار است، البته با این قید نه‌چندان دلچسب که در این جا، برخلاف حکمرانی بد، کشتن به دست خود امنیت جایگزین کشتن و کشته‌شدن در فقدان امنیت شده و بدین ترتیب، ترس به خود امنیت منتقل شده.^{۱۴} برای نترسیدن از ناامنی باید از خود امنیت ترسید، همان که اکنون با صراحتی کم‌نظیر حاکم بر مرگ و زندگی شده است. آن کس که در ایست‌های بازرسی به‌واقع کشته می‌شود، همانی است که کل آن دمودستگاه توجیه خود را از حفاظت از امنیت او برمی‌کشد.

آن‌گاه که ناامنی مبنا می‌شود، فرشته‌ی امنیت هم به‌گونه‌ای هولناک پا به عرصه می‌گذارد. ظاهراً خود نقاش، کمتر از یک دهه بعد به‌واسطه‌ی شیوع طاعون کشته شد و بدین ترتیب در عمل نشان داد هراسش بی‌دلیل نبوده، اما در این جا الگوی هابزی که ایمنی مردم را به‌عوض رستگاری و عدالت به‌مثابه‌ی هدف دولت برمی‌کشد، بر ناتوانی ضروری خود در تامین امنیت افراد نیز گواهی می‌دهد، وعده‌ی دولت بر امنیت، ناممکنی خود را هم افشا می‌کنند، آن هم به‌رغم این واقعیت که افراد اینک به حیات صرف‌شان، یعنی حیات غیرسیاسی، و در نتیجه حیات یک‌سر ناعادلانه، تقلیل یافته بودند. چنین است وضعیت امنیت در جامعه‌ای که از یک سو با خطر جنگ روبه‌روست و از سوی دیگر تنها ظرف شش ماه، شاهد ۶۱۲ اعدام بوده.^{۱۵}

^{۱۳} Rule

^{۱۴} این نکته درخور توجه است که خود سیه‌نا به‌واقع شهری تماماً پلیسی بود، شاید از اولین نمونه‌های آن الگویی از زندگی که امنیت روان‌شناختی فردی را یک‌سره به امنیت سیاسی عمومی ناشی از دولت پیوند زده بود. بنگرید به:

William M. Bowsky. ۱۹۸۱. "A Medieval Italian Commune: Siena Under the Nine, 1287-1355", University of California Press, P. ۱۲۰. Cited in:

- Mark Neocleous. ۲۰۱۹. "Securitatis perpetuae: Death, fear and the history of insecurity", Radical Philosophy. ۲۰۱۹ / ۲۰۰۶.

۱۵ بر اساس آمارهای دفتر حقوق بشر سازمان ملل متحد، در شش ماه اول سال ۲۰۲۵ حداقل ۶۱۲ نفر در ایران اعدام شده‌اند.

۵. قریب به شش سال قبل، عده‌ای از دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی در یک تجمع گرد هم آمدند. بیانیه‌ی آن‌ها تقریباً شامل تمام آن مواردی بود که هنوز هم به طرز دردناکی به عنوان مسئله باقی مانده‌اند. آن‌ها از یک سو می‌خواستند باجی به گفتار براندازی متکی بر جنگ و تحریم ندهند و از سوی دیگر بر پرسشی حیاتی دست بگذارند: از چه امنیتی صحبت می‌کنیم؟ از امنیت چه کسی صحبت می‌کنیم؟

امروز ۹۰ درصد نیروی کار در ایران موقتی است. در نتیجه‌ی سیاست‌های حاکمیت فساد و تبعیض سیستماتیک نهادینه شده و فقر و بیکاری شدید افزایش یافته است. امروز قریب به ۱۹ میلیون نفر از جمعیت حاشیه‌نشینان شهری هستند که از کمترین امکانات رفاهی نیز محرومند. ... چگونه می‌توان دم از امنیت زد، وقتی که هر روزه شاهد دستگیری و بازداشت و زندانی شدن منتقدین و معترضین نسبت به وضعیت موجود هستیم؟

ظاهراً پرسش‌ها هنوز باقی‌ست، جز آن‌که معلوم نیست چقدر از طرح همان پرسش‌ها جلوتر آمده باشیم. گویی شکلی از اضطراب، مواجهه با اصلی‌ترین پرسش‌های ما را دائماً به تعویق می‌اندازد. دست‌آخر باید پرسید آیا باید در آغوش دولتی پناه گرفت که بناست همچون کتخون مانع وقوع آخرالزمان شود و یا باید از آن ترسید و انکارش کرد؟ آیا می‌توان، و رای آن‌چه والتر بنیامین *آناشسیسم کاملاً کودکانه* می‌خواند،^{۱۶} کنشی مسیانیک را تصور کرد که بنا به قرائت آگامبن از هابز، با نابودسازی *لویاتان* تاریخ را به پایان رسانده و حاکمیت خداوند را مستقر می‌سازد؟^{۱۷}

پاسخ به این پرسش‌ها را نمی‌توان یک بار برای همیشه و با خیالی آسوده داد، به‌ویژه در این لحظه‌ای که جنگ واقعا در گرفته و خطر دیگر نه امری بالقوه در آینده، که امری‌ست که اینجا و اکنون فعلیت یافته. افراد به‌وضوح پناهی می‌طلبند، به نیرویی احتیاج دارند که امنیت را تحقق بخشد، از آن‌ها در برابر خطرات محافظت کند. اما این نیز واضح است تروماتیسیم مبتنی بر هراس از ناامنی حتی اگر کارآمد هم باشد چیزی درباره‌ی محتوای زندگی به ما نخواهد گفت. آن‌گاه که وعده‌ی زندگی عادلانه به مثابه‌ی هدف سیاست جای خود را به وعده‌ی امنیت زندگی برهنه‌ی افراد در آینده می‌دهد، آن‌چه در نهایت قربانی می‌شود همان جان آدمی‌ست.

^{۱۶} والتر بنیامین (۱۴۰۱)، «نقد خشونت»، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، در *قانون و خشونت*، نشر نی، ص ۱۵۶

^{۱۷} Giorgio Agamben, ۲۰۱۵. “Stasis: Civil War as a Political Paradigm”. Edinburgh University Press.